

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«نعم، بقی فی المقام الإشکال الوارد فی مطلق الفضولی علی القول بالكشف، و هو کون الملك حال الإجازة للمجیز و المشتري معاً، و هذا إشکال آخر تعرض لاندفاعه أخيراً...»

اشکال عام در مطلق بیع فضولی بنا بر کاشفیت

بعد از این که مرحوم شیخ(ره) اشکال چهارم را جواب داده، به اشکال عامی که مستشکل در ضمن «ان قلت و قلنا» بیان کرده، اشاره کرده و فرموده‌اند که: باید ببینیم آیا جوابی که مستشکل از این اشکال عام بیان کرده، صحیح است یا نه؟

اشکال عام یعنی اشکالی که در مطلق بیع فضولی، بنا بر کاشفیت مطرح است، که لازم می‌آید این مال، بین زمان عقد و زمان اجازه، هم ملک مالک اصلی باشد و هم ملک مشتری، اما ملک مالک اصلی به دلیل این که اگر کسی بخواهد اجازه دهد، باید مال در ملکش باشد، تا بتواند اجازه دهد، و الا حق اجازه ندارد، اما از طرفی اجازه کاشفیت دارد و معنای کاشفیت این است که این مال، از حین العقد ملک واقعی مشتری است، پس در یک زمان واحد، مال واحد دارای دو مالک می‌شود.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: قبل از بررسی این اشکال، اشکال را مقداری قوی‌تر کرده و می‌گوییم: این اشکال عام را که در همهی معاملات فضولی، بنا بر کاشفیت اجازه جریان دارد، اگر به مسئله‌ی ما نحن فیه ضمیمه کنیم، اجتماع ملاک ثلاثه لازم می‌آید، یعنی لازم می‌آید که بین عقد فضولی و اجازه مالک، سه نفر مالک باشند؛ اما مشتری، چون اجازه کاشفیت دارد، لذا وقتی بایع فضولی در ما نحن فیه، مال را از مالک می‌خرد و مالک می‌شود و عقد فضولی را اجازه می‌دهد، اجازه کاشف از ملکیت مشتری در زمان عقد است.

دوم مالک اصلی باید مالک باشد، به دلیل این که بایع که الآن مجیز است، عقد دومی را با مالک اصلی منعقد کرده و اگر مال در ملک مال اصلی نباشد، عقد دوم باطل است، لذا اجازه‌ی بایع فضولی هم باطل می‌شود. پس برای این که اجازه‌ی بایع فضولی که با عقد دوم مالک شده، بخواهد صحیح باشد، باید بگوییم: عقد دوم صحیح است و معنای صحت عقد دوم این است که بگوییم: این مال، در همان زمانی که عقد اول برقرار شد، ملک مالک اصلی است.

مالک سوم هم خود بایع فضولی است، چون اگر اجازه بخواهد نافذ باشد، مشروط به این است که مجیز مالک باشد.

پس در ما نحن فیه نه تنها اشکال عام جریان دارد، بلکه قوی‌تر هم هست، برای این که اگر در اشکال عام، اجتماع مالکین بر مال واحد بود، اما در ما نحن فیه، بین زمان عقد فضولی و اجازه، اجتماع ملاک ثلاثه به وجود می‌آید.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: قائلین به وجه چهارم این اشکال را جواب داده‌اند که ملکیت مشتری، ملکیت واقعی است، اما ملکیت مالک اصلی، یک ملکیت ظاهریه است، که بنا بر همان اشکال عام گفته‌اند که: مالک اصلی یک ملکیت استصحابی و ظاهری دارد، برای این که قبلاً این مال، ملک مالک اصلی بوده و در حین اجازه هم استصحاب می‌کنیم که ملک مالک اصلی است و با ملکیت ظاهریه هم، اجازه تحقق پیدا می‌کند.

اما اجازه کاشفیت دارد از این که این مال، ملک مشتری است و این ملکیت هم، ملکیت واقعی است و اجتماع مالکین که یکی ملکیت واقعی و دیگری ملکیت ظاهریه دارد، اشکالی ندارد.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این جواب، جواب باطلی است، به دلیل این که اگر اجازه، کشف از ملکیت واقعی مشتری کند، پس لامحال کشف از این می‌کند که خود اجازه باطل است، چون وقتی اجازه کشف است از این که مالک واقعی مشتری است، دیگر اجازه‌ی مالک ظاهری به درد نمی‌خورد.

اجازه‌ی مالک ظاهری در صورتی به درد می‌خورد که خلافش روشن نشود، اما اگر خلافش روشن شد، دیگر به درد نمی‌خورد، برای این که اجازه کشف می‌کند از اینکه مشتری مالک واقعی است، لذا مالک اصلی حق اجازه نداشت و نمی‌تواند اجازه دهد.

بعد شیخ(ره) به آن فرقی که مجیب، بین ما نحن فیه و بین آن اشکال عام بیان کرد اشاره کرده، که مجیب در دنباله‌ی جواب گفته: در اشکال عام می‌گوییم: مالک در حین اجازه ملکیت ظاهریه دارد، اما در ما نحن فیه نمی‌توانیم بگوییم: صحت عقد دوم بنا بر ملکیت ظاهریه است، چون اگر عقد دوم بخواهد صحیح باشد، باید مالک اصلی ملکیت واقعی داشته باشد.

پاسخ شیخ(ره) از این اشکال عام

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این فرق تحکم است و برای آن وجهی ندارید، اگر ملکیت ظاهریه کفایت می‌کند، در هر دو مورد باید کفایت کند و اگر کفایت نمی‌کند، هیچ کجا نباید کفایت کند و این که بین ما نحن فیه و بین آن مورد اشکال عام، این فرق را گذاشته‌اید، این فرق بلا فارق است.

خصوصاً با تعلیلی که در عبارتشان آورده‌اند که معنای اجازه رفع الید است. وقتی می‌گوییم: مجیز اجازه دهد، معنایش این است که مجیز از این مال رفع ید و اسقاط حق کند، که شیخ(ره) فرموده: در جایی که می‌گویید: واقعاً حقی وجود ندارد، آیا اسقاط حق معنا دارد؟ اگر این مال، مال مشتری است، پس واقعاً مجیز حقی ندارد. لذا شیخ(ره) فرموده: این حرف‌ها و جواب‌ها، جواب‌های غیر صحیحی است.

بعد مرحوم شیخ(ره) فرموده: این اشکال عامی که در اینجا مطرح است، بنا بر مبنای مشهور در باب کشف حقیقی است، که قائل‌اند که اجازه، بنحو کشف حقیقی عنوان کاشفیت دارد، یعنی اجازه موجب تأثیر سبب مقدم در زمان خودش می‌شود.

مشهور که در باب اجازه قائل به کاشفیت هستند می‌گویند: عقده‌ی که یک سال پیش بوده، الآن وقتی مجیز و مالک اصلی اجازه می‌دهد، این اجازه هیچ اثری ندارد، إلا این که کاشف است از این که آن سبب مقدم، در زمان خودش در مسبب تأثیر گذاشته است.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این اشکال، که اجتماع مالکین بر مال واحد در زمان واحد لازم می‌آید، بنا بر کشف حقیقی و بر نظریه‌ی مشهور وارد است و قابل جواب هم نیست.

اما بنا بر اقوال دیگری که در مسئله هست، مرحوم شیخ(ره) فرموده: ما که قائل به کشف حکمی هستیم می‌گوییم: آنچه را که ممکن الترتیب است، باید مترتب کنیم و آنچه را که ممکن الترتیب نیست، نمی‌توانیم مترتب کنیم. لذا بنا بر مبنای شیخ(ره) که قائل به کشف حکمی است، اجتماع مالکین بر مال واحد به وجود نمی‌آید. اما بنا بر ناقلیت که مسئله خیلی روشن و از بحث خارج است و لذا مستشکل از اول هم اشکال را بنا بر کاشفیت آورده است.

تطبیق عبارت

«نعم، يبقى في المقام الإشكال الوارد في مطلق الفضولي على القول بالكشف»، اشکال وارد بر مطلق فضولي، بنا بر کاشفیت باقی ماند و عرض کردیم که از این اشکال، به اشکال عام تعبیر می‌کنند، «و هو كون الملك حال الإجازة للمجيز والمشتري معاً»، که ملک در حال اجازه، هم برای مجیز و هم برای مشتری باشد و هر دو نفر مالک باشند. «و هذا إشكال آخر تعرض لاندفاعه أخيراً، غير الإشكال الذي استنتجه من المقدمات المذكورة»، و این اشکال دیگری است که شیخ أسدالله تستری(ره) برای حلش، آن را بیان کرده‌اند، و این غیر از آن اشکالی است که از مقدمات مذکوره استنتاج کرده‌اند، یعنی غیر از آن اشکالی است که مختص به من باع شیئاً ثم ملكاً بود، «و هو لزوم كون الملك للمالك الأصلي والمشتري»، این باز بیان اشکال است، که ملک برای مالک اصلی و مشتری باشد.

«نعم، يلزم من ضمّ هذا الإشكال العام إلى ما يلزم في المسألة على القول بالكشف من حين العقد اجتماع ملاك ثلاثة على ملك واحد قبل العقد الثاني»، اگر این اشکال عامی را که در مطلق فضولي است، به ما نحن فيه، یعنی «من باع شیئاً ثم ملكه و أجاز» ضمیمه کنیم، بنا بر کاشفیت لازم می‌آید که قبل از عقد دوم سه مالک بر مال واحد اجتماع کنند.

1 - «لوجوب التزام مالكيّة المالك الأصلي حتّى يصحّ العقد الثاني»، باید بگوییم: مالکیت مالک اصلی صحیح است، تا این که عقد دوم درست باشد و اگر مالک اصلی مال نباشد، عقد دوم که بایع از مالک می‌خرد، صحیح نیست.

2 - «و مالكيّة المشتري له لأنّ الإجازة تكشف عن ذلك»، مالکیت مشتری بر مال، چون اجازه کشف از مالکیت مشتری است.

3 - «و مالكيّة العاقد له لأنّ ملك المشتري لا بدّ أن يكون عن ملكه»، ملکیت عاقد، که همان بایع فضولي است، که باید مالک باشد، چون مشتری به برکت اجازه بایع مالک می‌شود و این فرع بر این است که خود بایع مالک باشد، «و إلّا لم ينفع إجازته في ملكه من حين العقد»، اگر عاقد مالک نباشد، نمی‌تواند از حین عقد اجازه دهد، «لأنّ إجازة غير المالك لا يخرج ملك الغير إلى غيره»، چون اگر کسی که مالک نباشد و اجازه دهد، اجازه بایع مالک، ملک را منتقل به غیر نمی‌کند.

در ما نحن فيه سه مرحله داریم، می‌گوییم «من باع شیئاً»، این یک، «ثم ملكه» این دو، «و أجاز» این سه، بعد که اجازه داد می‌گوییم: اگر بخواهد مجموع این معاملات صحیح باشد، بنا بر کاشفیت اجازه لازمه‌اش این است که در یک زمان، سه نفر مالک یک مال باشند.

«ثم إنّ ما أجاب به عن الإشكال الوارد في مطلق الفضولي لا يُسمن و لا يغني»، فاعل «ما أجاب» مرحوم شیخ أسدالله تستری(ره) است که جوابی که از اشکال عام داده، هیچ فایده‌ای ندارد و انسان را بی‌نیاز نمی‌کند، «لأنّ الإجازة إذا وقعت، فإنّ كشفت عن ملك المشتري قبلها كشفت عمّا يبطلها»، چون وقتی که اجازه واقع شد؛ اگر کشف از ملک مشتری قبل از اجازه باشد، یعنی کاشف از ملکیت واقعی مشتری باشد، کشف می‌کند از چیزی که مبطل اجازه است، «لأنّ الإجازة لا تكون إلّا من المالك الواقعي»، برای این که اجازه، تنها از مالک واقعی صادر می‌شود.

«و المالك الظاهري إنما يجدي إجازته إذا لم ينكشف كون غيره مالكا حين الإجازة»، و مالک ظاهري مثل سایر احکام ظاهري است، که احکام و عناوین ظاهریه مادامی معتبر است که کشف خلاف نشود، که غیر آن مالک ظاهري، واقعا مالک است، «و لذا لو تبين في مقام آخر كون المجيز غير المالك لم تنفع إجازته»، لذا اگر بیع فضولي واقع شد و مالک اجازه داد، بعد معلوم شد که کسی که اجازه داده، مالک واقعی نبوده و دروغ گفته و یا خیال کرده که مالک است، اجازه‌اش فایده ندارد، «لأنّ المالكية من الشرائط الواقعية دون العلمية»، برای این که یکی از شرایط مجیز این است که مالکیت داشته باشد و این از شرایط واقعیه است و نه از شرایط علمیّه.

در شرایط علمیّه، اگر کشف خلاف شد ضرری نمی‌رساند و می‌گوییم: این که آن موقع علم به این شرط داشتیم، برای ما معتبر بود، مثلاً اگر عدالت را در امام جماعت، از شرایط علمیّه بگیریم و بگوییم: اگر علم دارید به این که وی عادل است، می‌توانید نمازتان را به او اقتدا کنید، حال اگر روشن شد که این امام جماعت عادل نبوده، دیگر اعاده لازم نیست، اما اگر گفتیم که: از شرایط واقعیّه است یعنی صلاة واقعا وقتی صحیح است که واقعا عادل باشد، در این صورت اگر بعداً روشن شد که عادل نبوده، آن نماز باطل است.

بعد فرموده: «ثم إن ما ذكره في الفرق بين الإجازة و العقد الثاني من كفاية الملك الصوري في الأوّل دون الثاني تحكّم صرف»، مطلب دیگری که مرحوم تستری(ره) ذکر کرده، در فرق بین اجازه و عقد دوم است، که ملکیت ظاهریه در اول کفایت می‌کند، اما در عقد دوم که ما نحن فیه بود، کفایت نمی‌کند، که شیخ(ره) فرموده: این فرق بلافارق است، اگر ملکیت ظاهریه برای اجازه کافی است، برای عقد هم باید کافی باشد، «خصوصاً مع تعليله بأنّ الإجازة رفع لليد و إسقاط للحق»، مخصوصاً با این تعلیلی که آورده، که اجازه رفع ید و إسقاط حق است.

بعد شیخ(ره) فرموده: «فليت شعري! أن إسقاط الحق كيف يجدي و ينفع مع عدم الحق واقعا؟! مع أنّ الإجازة رفع لليد عن الملك أيضاً بالبدیهة»، ای کاش می‌دانستم که چطور می‌گویید: مجیز واقعا حق ندارد، اما اجازه‌اش اسقاط حق است و ثانیاً اجازه اسقاط حق نیست، بلکه رفع ید از ملک است و این طور نیست که بگویید: در اینجا حقی هست، که می‌خواهد از آن رفع ید کند.

بعد فرموده: «و التحقيق: أنّ الإشكال إنّما نشأ من الإشكال الذي ذكرناه سابقاً في كاشفية الإجازة على الوجه المشهور من كونها شرطاً متأخراً يوجب حدوثه تأثير السبب المتقدم من زمانه»، این اشکال عام، بنا بر مبنای مشهور در باب کاشفیت اجازه می‌آید، که اجازه را شرط متأخر بدانیم، که حدوث این شرط، موجب تأثیر سبب متقدم از زمان خودش می‌شود.

عرض کردیم که حتی بنا بر نظریه‌ی مشهور که بگوییم: اجازه شرط است، دیگر این شرط، شرط اصطلاحی نیست، بلکه چراغ و راهنمایی است، که نشان می‌دهد که آن سبب متقدم، سبب و مؤثر در حدوث مسبب در زمان خودش است، اما دیگر نه به نحو شرطیت اصطلاحی و نه بنحو شرطیت و جزء العله، هیچ گونه دخالتی در حقیقت نقل و انتقال ندارد.

لذا بنا بر این مبنا می‌گوییم: سبب متقدم، اثر خودش را که ملکیت مشتری است گذاشته، پس در آن زمان، هم مشتری و هم مالک مجیز باید مالک باشند، اما بنا بر مبنای ما، که قائل به کشف حکمی شدیم، دیگر ملکیت در آن زمان وجود ندارد و تنها آثارش ممکن است وجود داشته باشد و لذا اجتماع مالکین در مال واحد به وجود نمی‌آید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين